

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی

الهه شایسته‌رخ^۱

چکیده

مکتبخانه یکی از نخستین کانون‌های آموزش و پرورش کودکان در فرهنگ مردم ایران است. آموزش حروف الفبا، قرائت قرآن، آموزش کتاب‌های مذهبی و تاریخی و مختصری از ریاضیات، مفاد درسی معمول مکتبخانه‌ها بود. در این نظام آموزشی، معلم‌ها درآمد و حقوق معینی نداشتند و در هر منطقه و به فراخور وضعیت خانواده‌های دانش‌آموزان شهریه‌های متفاوتی به معلم یا ملای مکتبخانه پرداخت می‌شد. این مقاله سعی بر آن دارد تا فرهنگ آموزشی کودکان را در مکتبخانه‌های سنتی فراروی برنامه‌سازان رسانه ملکی قرار دهد. بازنمایی نظام آموزشی سنتی و آداب و سنن مربوط به علم و دانش می‌تواند به تولید مستندهای جذاب، انواع انیمیشن و تله‌فیلم در این حوزه بینجامد.

کلیدواژه‌ها: مکتب، مکتبخانه، ملای مکتبخانه، آموزش مکتبخانه‌ای، درآمد

مکتب‌دار

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و پژوهشگر واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صداوسیما
info@shayesteh.ir

مقدمه

آفتاب اسلام، با فرمان به «خواندن» و تأکید بر آگاهی، آموزش و قلم طلوع کرده است. «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» و به این ترتیب، امر به دانایی، رهاورد پیام آسمانی آموزگار مکتب اسلام بود. با نزول آیات قرآن، دانستن در اندیشه انسانی، جاری شد و جهالت و نادانی به دانایی و آگاهی تبدیل گردید.

با نگاهی گذرا به قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام به عنوان منابع تفکر اسلامی می توان دریافت که یکی از اساسی ترین فرامین الهی، دعوت انسانها به خردورزی و تحصیل دانش است. واژه «علم» و مشتقات آن در قرآن بسیار آمده است:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ (زمر / ۹)

نکته حایز اهمیت دیگر این است که قرآن کریم در زمینه دانش اندوزی به بیان کلیات اکتفا نکرده و در تعدادی از آیات، به نحوی خاص، بشر را به ژرف نگری در آثار خلقت و طبیعت فراخوانده است:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس / ۵) «او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه هایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید؛ خداوند این را جز به حق نیافریده؛ او آیات [خود را] برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد.»

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۷۵

در کلام گهربار نبی اکرم ﷺ نیز، دانش، سرآغاز نیکی‌ها و جهل و نادانی، آغازگر تمام بدی‌ها معرفی شده است: «الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِّ» (بحارالانوار، ۱۳۶۲/۷۷: ۱۷۵)

در فرهنگ مردم ایران، تا پیش از ظهور اسلام، آموزش، خاص طبقه نجبا و شاهزادگان بود اما با ورود اسلام، موجی از افکار و اندیشه‌های الهی، شور و نشاط علمی را در بین همه طبقات جامعه برانگیخت و باعث شد مجالس و مراکز تعلیم و تربیت همچون مکتب، مسجد، مجالس و عظم، روضه‌خوانی و مراکز ورزشی - تفریحی همچون زورخانه، قهوه‌خانه و... متأثر از فرهنگ دینی متناسب با وضعیت و فرهنگ بومی ایرانی باشند.

نخستین فعالیت مکتبخانه‌ها، آموزش خواندن و نوشتن و سپس قرائت قرآن کریم، آموزش معارف اسلامی و تعلیم آثاری از مفاخر ایران، همچون گلستان، بوستان و ... بود.

مکتبخانه و مکتب‌دار

در قرون متأخر، بویژه دوره قاجاریه، یکی از مراکز آموزشی، مکتبخانه‌ها بودند. مکتب با استناد به لغت‌نامه دهخدا جایی است که در آن به کودکان آموزش می‌دهند و خواندن، نوشتن و جز آن را می‌آموزانند.

مکتبخانه‌ها از ابتدایی‌ترین نهادهای اجتماعی بودند که در خارج از خانه به آموزش و پرورش می‌پرداختند. کار مکتبخانه‌ها از زمانی شروع شد که مسئله تعلیم و تربیت در وسعتی بیش از قلمرو توانایی خانواده مورد توجه قرار گرفت. (معیری و بنی‌احمد در پایگاه اطلاع‌رسانی نورمگ)

از این رو، ساده‌ترین تعریف از این قرار است: مکتبخانه‌ها مکانی بودند که تعلیم کودکان و نوجوانان را در سطوح ابتدایی و بسیار پایین، به طور عام و

آموزش قرآن را به طور ویژه عهده‌دار بودند. مکتبخانه‌ها معمولاً در اتاق‌های داخل گذرها، بالاخانه‌های مشرف به کوچه و اتاق‌های جلوی هشتی‌خانه‌ها و مکان‌های پرت و دورافتاده تشکیل می‌شدند. علاوه بر مکان‌های فوق که بیشتر خصوصی بودند، در اماکن عمومی نظیر مسجد و گاه درون مهمانخانه‌ها نیز تشکیل می‌شدند. (قنبری، ۱۳۸۶: ۱۲۲-۱۲۰)



مکتب‌دار نیز معلم یا فردی بود که به کودکان خواندن و نوشتن می‌آموخت. اینان علاوه بر کار مکتب‌داری به مشاغل دیگر نیز سرگرم بودند. مکتب‌دار مرد، به داد و ستد، کشاورزی و کشت و زرع می‌پرداخت و مکتب‌دار زن، ضمن رسیدگی به امور مربوط به زندگی شخصی خود مانند خانه‌داری، تعلیم کودکان را نیز به عهده می‌گرفت (پایگاه اطلاع‌رسانی نورمگ). عده‌ای از مکتب‌دارها، اعم از ملّا (معلم مکتب) یا ملّا باجی (مکتب‌دار زن یا زنی که به امور شرعی می‌پردازد) میرزا یا پیرمرد معمم با تکیه بر زور و تهدید، عهده‌دار تدریس کودکان و نوجوانان بودند و آنچه را خودشان و جامعه روز دانش‌تلقی می‌کردند، به شاگردان انتقال می‌دادند. (قنبری، پیشین: ۱۲۵)

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۷۷

مکتب‌دارها معمولاً سرپرستی مرور درس‌ها را به شاگردانی که برای یادگیری استعداد بیشتری از خود نشان می‌دادند و تیزهوش بودند، می‌سپردند. این گونه شاگردان معمولاً «خلیفه» نامیده می‌شدند. خلیفه نوعی «کمک‌معلم» بود که دروس مکتب‌دار را با زبان کودکانه‌اش در سطحی به فراخور فهم آنها دوباره بیان می‌کرد.

از دیگر مشاغل مهم در مکتبخانه «معید» بود. او کسی بود که در کنار مدرس می‌نشست و درس‌های او را برای شاگردانی که نفهمیده بودند یا به نوعی احتیاج به تکرار داشتند بازگو می‌کرد. گاهی نیز در موقع لزوم به تدریس می‌پرداخت. (همان: ۱۲۷)

شیوه‌های تدریس مکتب‌دار

شیوه‌های تعلیم و تربیت در اکثر نقاط ایران کم و بیش، تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته‌اند ولی در نهایت، از یک روش مشترک، یعنی آموزش الفبا، شناخت حرکات و صداها، حفظ و تکرار دروس پیروی می‌شد. در نخستین روز شروع درس، رسم بر این بود که برای ملای مکتب‌دار شیرینی می‌آوردند و وی درس را با این جملات آغاز می‌کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ

بس مبارک بود چو فرّهما اول کارها به نام خدا

سپس آموزش با حروف الفبا و هجا شروع می‌شد. ملأ نخست حروف الفبا

را به ترتیب می‌نوشت:

۱. از آنجا که مفاد اولیه آموزش در مکتبخانه، قرآن کریم بویژه عم جزء بود، آموزش حروف الفبا نیز معمولاً بر مبنای الفبای عربی بود. از این رو دانش‌آموزان مکتبخانه پس از یادگیری عم جزء و هنگامی که به خواندن کتب فارسی مشغول می‌شدند با نگارش حروف «پ ژ گ چ» نیز آشنا می‌شدند.

ا. ب. ت. ث. ج. ح. خ. د. ذ. ر. ز. س. ش. ص. ض. ط. ظ. ع. غ. ف. ق.
ک. ل. م. ن. و. ه. ی.

سپس، هر یک را به شکل مکتوب درج می‌کرد:

الف. با. تا. ثا. جیم. حا. خا. دال. ذال. را. زا. سین. شین. صاد. ضاد. طا. ظا.
عین. غین. فا. قاف. کاف. لام. میم. نون. واو. ها. یا.

مکتبدار یکی یکی حروف را می‌خواند و کودکان تکرار می‌کردند. پس از آموختن الفبا، نوبت به تعلیم صداها می‌رسید و ملای مکتب شاگردان را با کسره، فتحه، ضمه، مد، جزم، تنوین و یای ملحقه آشنا می‌کرد.

با آموختن صداها و ترکیبات و هجی کردن، کودکان مکتب می‌توانستند کلمات و جملات فارسی، عربی و قرآن را به راحتی و روانی بخوانند. سپس تعلیم و تدریس حروف و اعداد ابجد فرا می‌رسید. شاگردی که این حروف و اعداد را خوب و با دقت یاد می‌گرفت، می‌توانست کلمات و جملات فارسی را از عربی تشخیص و تمیز دهد و قرآن را با ادای درست و بدون تلفظ غلط بخواند و با مسائل تقویمی و نجومی به خوبی آشنا شود.

مکتبدار برای آموختن حروف الفبا، به طور معمول هر یک از حروف را با نشانه و صفتی می‌خواند تا در ذهن کودک نقش بگیرد. برای مثال می‌گفت:

الف نقطه ندارد، یا الف، هیچ چیز ندارد.
ب یکی به زیر دارد.
ت دو تا به سر دارد.
ج یکی به بر دارد یا یکی تو شکم دارد.
ح هیچی تو شکم ندارد.
و سر قُبُلی دارد.

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۷۹

برای اینکه شاگرد الف همزه را با الف اشتباه نکند، مکتبدار این شعر را می‌خواند:

الف همزه را به جای الف اگر بشناسم

صد چوب کف پایی بخورم تا بشناسم

گاهی هم مکتبدار برای اینکه میم (م) را به کودکان بیاموزد، سر چماق یا چپقی را نشان آنها می‌داد تا در حافظه‌شان بماند و فراموش نکنند. (میثمی، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۳)

در زیر به متونی اشاره می‌شود که از نقاط مختلف ایران در مورد مکتبخانه‌ها گزارش شده است:

در کیلان دماوند، هر روز صبح، کودکان، قرآن یا هر کتاب دیگری را که ملأی مکتب گفته بود، به همراه یک تخته پوست گوسفند به مکتب می‌بردند؛ هر کودکی جای مخصوص داشت و وقتی تمام کودکان می‌آمدند، ملأ از اتاق مجاور وارد می‌شد و کودکان صلوات می‌فرستادند و از جای خود بلند می‌شدند تا ملأ در جای مخصوص خودش بنشیند و اجازه می‌داد کودکان هم بنشینند و بعد شروع به پرسیدن درس می‌کرد. هنگامی که پرسیدن درس تمام می‌شد، درس جدیدی به کودکان می‌داد و خود استراحت می‌کرد و کودکانی که درسشان بهتر بود، به کودکان ضعیف مکتب در یادگیری کمک می‌کردند. (کاظمی، دماوند، ۱۳۵۰)

در شهر شال استان قزوین، هنگامی که ملأ می‌خواست از شاگرد درس بپرسد، او به حالت احترام خم می‌شد و بعد دو زانو در برابر استاد می‌نشست و ملأ درس همان روز را از او سؤال می‌کرد و شاگرد در موقع درس پس‌دادن، هر کلمه‌ای را که تکرار می‌کرد، به همان آهنگ سر خود را نیز تکان می‌داد؛ ملأ

۸۰ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

هم در مقابل هر کلمه، واژه «صحیح» را به زبان می‌راند ولی اگر شاگرد اشتباه تلفظ می‌کرد ملأ با چوبدستی خود به او می‌زد و تلفظ صحیح کلمه را بیان می‌کرد. (کریمی، فزوین، ۱۳۴۷)

مفاد درسی مکتبخانه‌ها

هنگامی که کودکان، الفبا و حروف ابجد را به خوبی فرا می‌گرفتند، مکتبدار آموزش قرآن، شرعیات، وضو، نماز، اسامی دوازده امام علیهم‌السلام و چهارده معصوم علیهم‌السلام و اصول دین را شروع می‌کرد. وقتی شاگردان چند دور قرآن را ختم می‌کردند، خواندن و نوشتن کتاب‌ها و دیوان شاعران آغاز می‌شد. مکتبدارانی که از سواد بیشتری بهره داشتند و مدارس طلبگی را به پایان رسانیده بودند، کتاب «نصاب‌الصبيان» ابونصر محمد بدرالدین فراهی سجستانی را که در قرن هفتم هجری نگارش یافته بود، در مکتبخانه تدریس می‌کردند. کودکان با خواندن و حفظ آن، مقدار زیادی لغت فارسی و عربی یاد می‌گرفتند و با اوزان شعر آشنا می‌شدند.

مکتبدارانی که خوش‌خط و باسواد بودند، انواع خط نسخ یا قرآنی، نستعلیق و شکسته را به کودکان تعلیم و آموزش می‌دادند. روش تعلیم به این طریق بود که با قلم‌های ریز و درشت سرمشق می‌نوشتند تا کودکان به تقلید از آن بنویسند. بعد کتاب‌های خوشنویسی شده را به آنها می‌دادند تا از روی آن رونویسی کنند. اغلب، سرمشق کودکان مکتبخانه، اشعار و متن‌های اخلاقی و اجتماعی بود:

نشاید که نامت نهند آدمی

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

اول کارها به نام خدا

بس مبارک بود چو فرّهما

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۸۱

با ادب باش پادشاهی کن

نگهدار پند خردمند را

به جای حساب به کودکان در مکتب درس سیاق یاد می‌دادند و جمع و تفریق و ضرب را هم با چرتکه یا چرگه (*rage*) حساب می‌کردند و مکتبدار طرز کار با چرتکه را به شاگردان می‌آموخت.

مکتبداران اغلب، خواندن سوره فاتحه، قرائت قرآن و شرعیات را تعلیم می‌دادند و بعد، نوبت به آموزش نوشتن قباله، سند عقد و طلاقنامه و حواله می‌رسید. مرحله بعدی، آموزش نماز بود. پس از یادگیری این مراحل، خواندن کتاب و دیوان شاعران، مانند شاهنامه، خسرو و شیرین، فلک‌ناز و غیره فرا می‌رسید. زمانی که شاگردان خواندن کتاب و طریقه نوشتن را به خوبی می‌آموختند، وقت آن می‌رسید که چند سوره از قرآن و اذان را حفظ کنند.

ملاً سرمشق را هم روی تکه‌ای از چوب درخت می‌نوشت و به شاگردان می‌داد که با قلم نی و مرکب مشکی روی آن بنویسند و سپس با دستمال خیس نوشته‌ها را پاک کنند و دوباره و سه باره بنویسند.

نخستین درس، تعلیم حروف الفبا، شناخت حرکت در حروف و آموختن تنوین‌ها بود و سپس، ملاً جدول حروف ابجد را به شاگردان آموزش می‌داد. این درس، در مکتبخانه‌های قوچان به الف سرگردان یا (سرگردون) مشهور بود.

جدول آلف سرگردان به ترتیب زیر بود:

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

شیوه خواندن جدول ابجد بین دو نفر به صورت سؤال و جواب بود:

اولی: الف سرگردون، «ب» را چه کردی؟

دومی در حالی که با انگشت «ب» را نشان می‌داد، می‌گفت:

اینا، ب (یعنی این است ب) و باز شاگرد اولی، یکی دیگر از حروف را می‌پرسید و دومی با انگشت آن را نشان می‌داد و به این ترتیب تا آخر حروف پیش می‌رفتند. وقتی شاگرد این حروف را خوب یاد می‌گرفت، ملّا تدریس قرآن را شروع می‌کرد.

خواندن و تدریس کتاب در مکتبخانه‌ها، هیچ روش و قاعده مشخصی نداشت، صرفاً به سواد و معلومات ملّای مکتبدار، نبوغ و استعداد شاگرد، محیط و فرهنگ خانوادگی شاگرد، نوع مکتبخانه و شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی آن دوره بستگی داشت. به طور معمول، شاگردانی که به مکتب می‌آمدند، کتاب‌هایی را که والدینشان در منزل داشتند همراه خود می‌آوردند. بعضی از کتاب‌ها را هم ملّای مکتب نام می‌برد و کودکان می‌خریدند و برای مطالعه و خواندن به مکتب می‌بردند.

در مکتبخانه‌های قدیم، در شهر و روستا، دیوان حافظ از جمله کتاب‌هایی بود که شاگردان بعد از قرآن و اصول دین فرامی‌گرفتند و برایشان کارایی حتمی و فوری داشت زیرا می‌دانستند که به مناسبت‌هایی چون شب یلدا و شب‌نشینی‌های فصلی و خانوادگی، حاضران از باسواد مجلس می‌خواهند که برای آنها فال حافظ بگیرد؛ از نظر عامه، باسواد به کسی گفته می‌شد که بتواند گلستان سعدی و دیوان حافظ را روان و بی‌غلط بخواند. در واقع، این امر حکمی برای ارزیابی سواد بود. (روح‌الامینی، ۱۳۶۹: ۲۷)

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۸۳

در مکتبخانه‌های روستای نقش جهان مسجد سلیمان این کتاب‌ها تدریس می‌شد:

شاهنامه فردوسی، خسرو و شیرین نظامی، فلک‌ناز، رستم و اسفندیار، اشعار فایز، باباطاهر، ترانه‌های محلی و حیدریک.

کتاب‌هایی که در مکتبخانه‌های قوچان خوانده می‌شد نیز عبارت بودند از:

۱. عاق والدین: داستانی عامیانه به نظم.
۲. مختارنامه: شرح خروج مختار و کشتن قاتلان شهدای کربلا.
۳. خاورنامه: شرح بعضی از جنگ‌های حضرت علی علیه السلام.
۴. خزائن‌الاشعار: شرح مصیبت شهدای کربلا.
۵. موش و گربه: از داستان‌های خوب و انتقادی عبید زاکانی.
۶. نوش‌آفرین: داستانی عامیانه.
۷. حسین کرد شبستری: در شرح دلاوری‌های حسین کرد در زمان شاه عباس صفوی.
۸. سبزپری: داستانی آمیخته به نظم و نثر با اشعاری از شیخ احمد جامی.
۹. حیدریک: داستانی کهن به نظم.
۱۰. چهل طوطی: مجموعه داستان‌های کوتاه و عامیانه کهن.
۱۱. طریق‌البکا: در شرح زندگی پیامبران و مصایب کربلا.
۱۲. طوفان‌البکا: در شرح زندگی پیامبران و مصایب کربلا (متخلص به جوهری).
۱۳. شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام: شرح مصائب حضرت علی اکبر علیه السلام.
۱۴. توبه‌نامه: شعری قدیمی، با ترجیع «استغفرالله العظیم».
۱۵. مشکل‌گشا: داستانی آمیخته به نظم و نثر.

۸۴ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

۱۶. قصص الانبیا: از قصه‌های پیامبران.
۱۷. مفاتیح الجنان: حاوی ادعیه گوناگون.
۱۸. جودی: تألیف میرزا عبدالجواد جودی، کتابی است منظوم در نعت و مرثیه شهیدان کربلا و مدح و منقبت بنیانگذار اسلام و علی بن ابیطالب و شرح مصایب دختر پیغمبر ﷺ.
۱۹. جوهری: در شرح مصایب شهدای کربلا.
۲۰. قمری: کتابی به زبان ترکی در شرح حالات ائمه علیهم السلام و بخصوص شهدای کربلا.
۲۱. امیر حمزه صاحبقران: شرح زندگی و جنگ‌های حمزه سیدالشهدا عموی پیغمبر ﷺ.
۲۲. ریاض الحسین: در شرح مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام و دیگر شهدای کربلا.
۲۳. لیلی و مجنون: از افسانه‌های قدیمی عرب.
۲۴. یوسف و زلیخا
۲۵. امیرارسلان نامدار (میثمی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۰)
- در همدان و منطقه گر از توابع ممسنی، ملای کتو (kotu) یعنی مکتبخانه، نخست جزء سی‌ام و پس از آن، جزء بیست و نهم قرآن را به شاگردانش می‌آموخت. با اتمام این دو جزء به ابتدای قرآن برمی‌گشت و همزمان با آموزش روخوانی قرآن (از جزء اول به بعد) حساب، نوشتن، انشا و کتاب‌های دیگر را تدریس می‌کرد.
- روزهای پنجشنبه هم به «روز دوره‌خوانی» معروف بود. از این رو، درس جدیدی مطرح نمی‌شد و شاگردان مکتب، هر آنچه را در طول هفته خوانده

بودند مرور می‌کردند و ملّا از آنها درس می‌پرسید. (طباطبایی، ممسنی، ۱۳۴۹/ اخوان، همدان، ۱۳۶۵)

در مکتب، پرورش، مقدم بر آموزش بود و به همین دلیل، مکتب‌دار سعی می‌کرد ابتدا شاگردان را با فرایض دینی و مسائل شرعی آشنا کند؛ از این رو به غیر از مفاد درسی که بیشتر از کتاب‌های دینی انتخاب می‌شد، بسیاری از فعالیت‌های کودکان براساس آموزش شریعت صورت می‌گرفت. برای مثال، در فروتقه کاشمر، کودکان وضو می‌گرفتند، زیراندازها را می‌گسترده و بعد از اینکه ملّا به پشت بام مسجد که در کنار مکتبخانه بود می‌رفت و اذان می‌گفت و به نماز می‌ایستاد، پشت سرش نماز جماعت می‌خواندند. نماز که تمام می‌شد، اول دخترها و بعد پسرها به منزلشان برمی‌گشتند؛ کودکانی که به مکتب می‌رفتند تا روخوانی قرآن را یاد بگیرند، اکثر مسائل شرعی را از ملّا می‌آموختند. ذکر این مسئله ضروری است که هر نوآموزی همراه با آموزش و ختم قرآن اکثر مسائل شرعی را هم فرامی‌گرفت. (کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۶۵)

آیین‌های شادی بخش مکتبخانه‌ها

هنگامی که کودکی قرآن را ختم می‌کرد، به پدر، مادر و قوم و خویشان او اطلاع می‌دادند و هفت عدد نخ ابریشم رنگی را از منزل پدر کودک با تشریفات خاصی در سینی می‌آوردند و مقداری کشمش، قند و نبات هم در کنار آن قرار می‌دادند. ملّای مکتب‌دار ابریشم‌های اضافی را با قند و شیرینی جات برمی‌داشت و نخ‌های هفت رنگ را به هم می‌تابید و دو انگشت کوچک طفل قرآن‌خوان را در میان شادی و هلهله کودکان و صلوات به هم می‌بست؛ تمام کودکان آماده می‌شدند و یک قرآن را روی دست طفل

۸۶ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

می گذاشتند و پشت سر او حرکت می کردند و به خانه پدرش رهسپار می شدند. در راه، کودک «سوره الرحمن» را بلند می خواند و چون به آیه «فَبَأَىٰ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» می رسید، بقیه کودکان هم آن را تکرار می کردند؛ با صدای آنها تمام همسایگان بیرون می آمدند و هم‌نوا با آنها تا منزل پدر طفل می رفتند، هنگامی که به منزل پدر کودک می رسیدند، مادر، پدر و اقوام کودک هر کدام به فراخور حال خود انعامی به کودک می بخشیدند و مقداری پول هم لای قرآن می گذاشتند. سپس دانش آموزان و مردم داخل اتاق می نشستند و با چای، شربت و شیرینی پذیرایی می شدند؛ پدر کودک از فرط شادی و احساس سربلندی، سر و صورت او را می بوسید و دست‌هایش را باز می کرد و قرآن را می بوسید و از روی دست طفل برمی داشت و پول‌های آن را در سینی می گذاشت و به خلیفه می داد تا آنها را به مکتب‌دار بدهد، در پایان، همه مردم خانه را ترک می کردند و به خانه‌های خود می رفتند. کودکان هم به مکتبخانه بازمی گشتند و در انتها با دعا در حق مکتب‌دار آنجا را ترک می کردند. (جعفرپور مرادی، درگز، ۱۳۵۰/صادقی، سیستان و بلوچستان، ۱۳۴۹)

در قریه جویم لارستان، هر گاه شاگردی سی جزء قرآن را تمام می کرد، می گفتند که یک دور ختم کرده، به همین مناسبت، پدر کودک، یک من نقل و یک کله قند به مکتب‌دار می داد. (لاری، لارستان، ۱۳۵۳)

یکی از رسوم که در مکتبخانه‌های دشتستان بوشهر رواج داشت، این بود که کودکانی که در مکتبخانه قرآن می خواندند یعنی بچه «کوتوی‌ها» وقتی به سوره‌هایی از قبیل النبأ، الرحمن، یس و دو بسم الله (نمل) می رسیدند، «تحویلی» می دادند. «تحویلی» مقداری شیرینی یا شربت بود که البته ممکن بود شیرینی خارک خشک باشد که آن را فردی که به آن قسمت از قرآن رسیده

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۸۷

بود از منزل می‌آورد و در مکتبخانه تقسیم می‌کرد و سهم مآ را هم جداگانه می‌داد. بچه‌ای که قرآن را تمام کرده و تحویلی داده بود، پس از تقسیم شیرینی بلند می‌شد و با دست راست بر سر کودکان مکتبخانه می‌زد به این معنی که دست راستش بر سر افرادی باشد که در مکتب بودند تا آنها نیز قرآن را تمام کنند. (انصاری، دشتستان، ۱۳۵۲)

در جهرم، هنگامی که کودک به نصف قرآن می‌رسید، تحویلی می‌داد، به این ترتیب که مادر او برای معلم، هدیه‌ای خلعتی می‌برد و علاوه بر آن، یک کله قند، یک بشقاب نقل و نبات و یا یک بادیه یا قده بزرگ پر از شربت نیز هدیه می‌کرد و به هر کودک مکتبخانه‌ای یک استکان شربت می‌داد؛ آن روز مکتبخانه هم زودتر تعطیل می‌شد. اشتیاق مادران برای آنکه کودکشان بتواند روخوانی کل قرآن کریم را یاد بگیرد، چنان بود که برای هر چه زودتر رسیدن به این مرحله، آجیل مشکل‌گشا نذر می‌کردند و برای مکتب‌دار و همسرش خلعتی (هدیه) می‌گرفتند. همین که مکتب‌دار به اطلاع والدین کودک می‌رساند که وی توانسته یک دوره کامل قرآن را بخواند، مادر طفل به همراه یک یا دو زن از آشنایان خود خلعت، شیرینی، کله قند و شربت به مکتبخانه می‌بردند و خلعت را به مآ می‌دادند و شربت و شیرینی را بین کودکان تقسیم می‌کردند. (مؤمن‌زاده جهرمی، جهرم، ۱۳۵۰)

در شهرکرد، اقلید و شورجستان آباء، هنگامی که نوآموزی کتابچه «پنج الحمد»^۱ را می‌خواند و تمام می‌کرد، پایان مرحله اول تحصیل او فرا می‌رسید و شاگرد به اتفاق خلیفه و چند تن از همشاگردی‌هایش، روانه خانه پدر، مادر و سایر اقوام نزدیک می‌شد و با خواندن دعا و احترامات مخصوص الحمدی از

۱. پنج الحمد کتابی بود که تمام مطالب آن به عربی بود و شامل دعا، ثنا و الفبای آن زمان با حرکات سه گانه بود.

هر یک از آنان مقداری پول، پارچه یا خوراک مانند روغن، کشک، بادام، آرد، گندم و ... که در ظروف و طبقات مختلف قرار داده بودند می گرفت. اینها را روی سر هر یک از شاگردان قرار می دادند و با آواز و اشعار دسته جمعی به سوی خانه معلم روان می شدند و تحفه ها را به دست او می دادند. بعد از آن، شاگرد کتاب دیگری را به دستور ملأ شروع می کرد. اشعاری که طفل نوآموز می خواند چنین بود:

بابا سلامت می کنم	خود را غلامت می کنم
بابا بده الحمدیم	تا نزد استادم برم
مادر تو زادی بچه را	از کیسه در کن آنچه ^۱ را
مادر بده الحمدیم	تا نزد استادم برم
ای جده نیکو سرشت	جای تو باشد در بهشت
جده بده الحمدیم	تا نزد استادم برم
خاله بی بی مادری	از اقربا اقرب تری
خاله بده الحمدیم	تا نزد استادم برم

(صابر، اقلید، ۱۳۷۷/رمضانی، شهرکرد، ۱۳۴۶)

در قریه کرهرود اراک و الیگودرز، شاگردان مکتبخانه، تخته ای را که اشعار زیر به رنگ سیاه روی آن نوشته شده بود، برمی داشتند و به منزل اقوام و نزدیکان خود می رفتند و می خواندند:

ای مادر نیکو لقا، جای تو باشد کربلا
برخیز و انعامم بده، تا پیش استادم برم
ای خواهر نیکو پری، کار تو باشد دلبری
برخیز و انعامم بده، تا پیش استادم برم

ای عمه نیکو سرشت جای تو باشد در بهشت
برخیز و انعام بده تا پیش استادم برم
ای بابای والامقام، جای تو در صدر کلام
برخیز و انعام بده، تا پیش استادم برم
پدر، حواله ۱۵ من گندم، مادر، حواله یک کیسه کشمش و خاله و عمه،
بادام و گردو می دادند. (سجادی، الیگودرز، ۱۳۴۹)

در تکاب نیز برای نوآموزی که می توانست قرآن را ختم کند، آیین ویژه‌ای
برگزار می شد. شاگردان مکتبخانه، دستان شاگرد مزبور را می بستند، یک جلد
قرآن را در سینی می گذاشتند و سرپوشی روی آن قرار می دادند. سپس همه با
هم به سمت منزل او حرکت می کردند و در برابر خانه نامبرده به صف
می ایستادند. پدر، مادر و خویشان کودک که از قبل خود را برای این روز آماده
کرده بودند یک رأس گوسفند یا ماده گاو به ملأ هدیه می دادند و شاگردان هم
ناهار را مهمان آنان بودند. (فتاحی، آذربایجان غربی، ۱۳۴۳)

در فروتقه کاشمر هنگامی که کودک سوره «نبأ» را فرا می گرفت چنین
می خواند:

عمه به عم رسیدم
عمه مرا یاد کن
به صد کلمه رسیدم
از قفس آزاد کن

عمه هم او را می بوسید و برایش دعا می کرد تا هر چه زودتر کل قرآن را
ختم کند و مقداری شیرینی یا گردو، بادام و مبلغی پول به او هدیه می داد.
(کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۶۵)

در ورامین، دخترها علاوه بر یادگیری روخوانی قرآن در مکتب، پس از
اتمام کلاس، همه کارهای ملأباجی را انجام می دادند، اعم از نظافت منزل و....

هر دختری که می‌توانست یک دوره قرآن را ختم کند برای ملأباجی یک کله قند یا شیرینی می‌برد. (حسینی پازوکی، ورامین، ۱۳۴۶)

در بین عشایر فارسان نیز خانواده‌ها یک نفر باسواد را که به آن ملأ می‌گفتند، پیدا می‌کردند، حق‌الزحمه ملأ را نیز همه خانواده‌ها تقبل می‌کردند. برای مثال، هر خانواده‌ای می‌پذیرفت که به مدت ده روز برای ملأ نان بپزد و ببرد. پس از ده روز، نوبت به خانواده دیگری می‌رسید و به این ترتیب، تا آخرین نفر ادامه می‌یافت و دوباره این کار از سر گرفته می‌شد. همچنین هر شاگردی که الفبا و پنج‌الحمد می‌آموخت همراه با دیگر شاگردان مکتب ابتدا به چادر خانواده خود و سپس به چادر همه اقوام می‌رفت و هدایایی از قبیل گندم، جو، قند، چای، پول، گوسفند و ... برای ملأ می‌بردند. خانواده دانش‌آموز مورد نظر، علاوه بر این هدایا به دوستان فرزند خود که همراهی‌اش کرده بودند، شیرینی و نقل می‌دادند. (فروغی فارسانی، چهارم‌حال و بختیاری، ۱۳۵۱)

در شیوی خراسان، هنگامی که کودکی را به مکتب می‌بردند، یک مجمعه مسی یا سینی برنجی را پر از کشمش، گردو و جوز قند، کِشْتِه (برگه خشک) زردآلو یا شفتالو می‌کردند و یک کله قند در وسط مجمعه روی کشمش می‌گذاشتند و به دست یک نفر می‌دادند و کودک همراه با پدر یا مادر به سمت مکتب‌خانه می‌رفت، در راه مردم و همسایه‌ها به او مبارک باد می‌گفتند و تا دم مکتب‌خانه آنها را همراهی می‌کردند. هنگام آمدن نوآموز جدید کودکان مکتب‌خانه به استقبال او می‌رفتند و سپس دست طفل تازه وارد را به دست ملأ می‌دادند؛ ملأ هم سر و صورت او را غرق بوسه می‌کرد و با کشمش‌ها از همه مهمانان و شاگردها پذیرایی می‌کرد، سپس پدر کودک به همراه اطرافیان

خداحافظی می‌کردند و می‌رفتند. مادر طفل هم به همین شیوه، این خوراکی‌ها را به همراه زنان قوم و همسایه به نزد خانم ملّا یا خانم باجی می‌برد و بعد از مدّتی خداحافظی می‌کرد و به خانه باز می‌گشتند. فردای آن روز، تمام بچّه‌مکتبی‌ها به مناسبت ورود شاگرد تازه، تعطیل بودند و مشغول بازی می‌شدند. (جعفرپور مرادی، درگز، ۱۳۵۰)

در یزد، مادر کودکی که به مکتبخانه می‌رفت، روز دوم یک قرآن (یک جزء) و یک کله قند را با پول یک ماه جلوتر در ظرفی می‌گذاشت و به خانه ملّا می‌برد. روز سوم ملّا قرآن را برمی‌داشت و جلوی بچّه‌ها می‌گذاشت؛ اولش را با «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌هو‌الفتاح‌العلیم» آغاز می‌کرد. آموزش حروف الفبا به همراه حرکات از اهمّ آموزش‌های ملّا بود. «سر بر زیر دو سر دو بر دو زیر جز بر هم زنم، تشدید را شیخ بگویم، الف همزه را به جای الف بشناسم اگر نشناسم صد تا چوب عنابی بخورم تا بشناسم عین و غین و پیوسته کاف کوفی کاف لای، کاف سر کج، کاف کتابی، میم دم کج، نون کشیده ه دو چشم، ه گرد، ته گرد، یک نقطه، دو نقطه، سه نقطه» همین که شاگرد می‌توانست آنها را از بر کند، ملّا شروع می‌کرد به درس دادن (الف سر داره به سر داره) و تا آخر درس می‌داد تا به «سوره الحمد» می‌رسید، آن گاه به شاگردش می‌گفت به مادر بگو فکر نقل کردن باشد، رسم نقل کردن به منظور تشویق کودک و تشکر از ملّا بود. مادر کودک مقداری آجیل و نقل را در دو بشقاب قرار می‌داد و مقداری پول و یک کله قند را در ظرف دیگری می‌گذاشت و صبح روز پنج‌شنبه به خانه ملّا می‌برد، او هم مقداری آجیل و نقل برمی‌داشت و بقیه را روی سر بچه می‌ریخت. او در وسط و بقیه کودکان دورش می‌نشستند و ملّا قرآن را به او می‌داد و او شروع به خواندن «الحمد» می‌کرد. (کاشفی، یزد، ۱۳۴۹)

۹۲ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

در میان عشایر فارس مرسوم بود که کدخدای محل یا یکی از اهالی ثروتمند ایل، شخص باسوادی را به ایل می‌آورد و با پرداخت مبلغی به صورت سالانه از او می‌خواست که کودکان را با سواد کند. روز اول، هر کودک مقداری شیرینی و یک ران گوشت به عنوان رودستی ملّایی می‌آورد تا ملّا اولین شعر یا درس را برایشان بنویسد؛ درسی که ملّا روز اول به بچه‌مکتبی‌ها می‌آموخت چنین بود:

اول کارها به نام خدا
پس مبارک باد چه فرّهما
بعد آموختن الفبا را آغاز می‌کرد که چند ماه طول می‌کشید و بعد از آن به آموزش قرآن می‌پرداخت. (احمدی، ایل شش بکولی، ۱۳۵۰)

در برخی شهرها در روزهای عید مانند عید فطر، عید قربان و غدیر یا نوروز، بچه‌مکتبی‌ها برای معلّم خود عیدی می‌بردند. عیدی آنها شامل مبلغی پول بود و معلّم هم محبّت دانش‌آموزانش را با یک بشقاب کوچک یا نعلبکی پر از شیرینی پاسخ می‌داد. در عید نوروز، صبح زود، بچه‌مکتبی‌ها پول را از والدین خود می‌گرفتند و روانه خانه معلّم می‌شدند. آنان ضمن تبریک عید، دست معلّم را می‌بوسیدند و پول عیدی را همراه یک بشقاب شیرینی تقدیم معلّم می‌کردند. معلّم هم بعد از برداشتن پول، تخم‌مرغ رنگ‌شده‌ای را به همراه شیرینی، نقل، نبات یا کشمش و انجیر داخل ظرف می‌گذاشت و به کودکان می‌داد. (مؤمن‌زاده جهرمی، جهرم، ۱۳۵۰ / فلاح سیاولی، قوچان، ۱۳۵۱ / کریمی فروتقه، کاشمر، ۱۳۶۵)

جمع‌بندی

کسب علم و دانش و آگاهی در واقع بخشی از تاریخ هر ملت است؛ این مرتبه از رشد هر چند اغلب در طبقات بالای اجتماعی صورت می‌پذیرفت،

ادبیات تعلیمی و فرهنگ آموزشی در مکتبخانه‌های سنتی ❖ ۹۳

فصلنامه

شماره ۳۳ / تابستان ۱۳۹۲

برای اکثر مردم دستاوردهای فرهنگی و اخلاقی متفاوتی به همراه داشته است. در واقع علم‌آموزی در بسیاری از دوره‌های تاریخی رابطه مستقیمی با تمکن مالی طبقات جامعه داشته ولی گسترش معارف اخلاقی و دینی در قالب خرده‌فرهنگ‌های عامه‌پسند نشان از اقبال غیرقابل انکار مردم این دیار به مقوله علم‌آموزی دارد.

در برهه‌ای از تاریخ ایران که مراکز آموزش رسمی چندان فراگیر نبود مکتبخانه فضای مناسبی برای آموزش سواد عمومی به شمار می‌رفت. هر چند به دلیل آنکه سطح سواد مکتب‌دارها یکسان نبود، مفاد آموزشی بویژه کتب منتخب مکتب‌دارها تنوع زیادی داشت اما آموزش روخوانی «قرآن کریم» یکی از مهم‌ترین وظایف مکتبخانه‌ها به شمار می‌رفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) کتاب

قرآن کریم

۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۵). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا.
۲. روح الامینی، محمود (۱۳۶۹). به شاخ نباتت قسم «باورهای عامیانه درباره فال حافظ». تهران: پازنگ.
۳. سعدی (مصلح بن عبدالله) (۱۳۶۳). کلیات سعدی: گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید، رباعیات، قطعات و رسائل. تهران: امیرکبیر.
۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۳۶۲). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ب) مقاله

۱. قنبری، محمدرضا (۱۳۸۶) «نگاهی به مکتبخانه در ایران». فصلنامه فرهنگ مردم ایران، ش ۹ (تابستان).

ج) پژوهش

۱. میثمی، فاطمه (۱۳۸۰). مکتب و مکتبخانه در ایران. تهران: اداره کل مطالعات ارتباطی صداوسیما.

د) تارنمای مجازی

۱. معیری، محمدطاهر و ابراهیم بنی‌احمدی، «دگرگونی‌های آموزش و پرورش در پنجاه سال اخیر» در:

www.noormags.com

ه) فرهنگیاران

احمدی، بهمن، ایل شش بکولی، آباءه، فارس، ۱۳۵۰
اخوان، رستم علی، همدان، ۱۳۶۵
انصاری، عبدالصاحب، دشتستان، بوشهر، ۱۳۵۲
جعفرپور مرادی، محمدابراهیم، شیوی، درگز، خراسان رضوی، ۱۳۵۰
حسنی‌پازوکی، فاطمه، ورامین، تهران، ۱۳۴۶
رمضانی، فتح‌اله، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۴۶
سجادی، سیدحسین، به روایت از شیخ طاهر محمودی، الیگودرز، لرستان، ۱۳۴۹
صابر، علی‌جان، اقلید، فارس، ۱۳۷۷
صادقی، عباسعلی، سیستان و بلوچستان، ۱۳۴۹
طباطبایی، شکراله، گر، ممسنی، فارس، ۱۳۴۹
فتاحی، تیمور، تکاب، آذربایجان غربی، ۱۳۴۳
فروغی‌فارسانی، عزت‌اله، عشایر فارس، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۵۱
فلاح‌سیاولی، احمد، قوچان، خراسان رضوی، ۱۳۵۱
کاشفی، پروین، به روایت از معصومه شمس، یزد، یزد، ۱۳۴۹
کاظمی، دماوند، تهران، ۱۳۵۰

❖ ۹۶ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

کرمی، نصرت‌اله، شال، تاکستان، قزوین، ۱۳۴۷
کریمی فروتقه، محمد، فروتقه، کاشمر، خراسان رضوی، ۱۳۶۵
لاری، غلامرضا، به روایت از فاطمه اکبری، جویم، لارستان، فارس، ۱۳۵۳
مؤمن‌زاده جهرمی، ابراهیم، جهرم، فارس، ۱۳۵۰

فرهنگ
مردم
ایران
شماره ۳۳ / تابستان ۱۳۹۲

